

بسم الله الرحمن الرحيم

نام طرح

فصل بازگشت پرستوها

نویسنده

سید محمد حسینی

ثبت شده در خانه سینما بشماره ۲۲۹۸۱۸

ساختار

قالب	فیلم <input type="checkbox"/> سریال <input checked="" type="checkbox"/> انیمیشن <input type="checkbox"/> عروسکی <input type="checkbox"/>
تعداد قسمت: ۱۳ قسمت	مدت زمان هر قسمت: ۴۰ دقیقه

مضمون اصلی

مضمون اصلی طرح استقامت، پایداری و پابندی به اصول اعتقادی مادران و خانواده شهدا را بیان میکند که پس از سالها انتظار برای بازگشت فرزند مفقودالاثر، هنوز هم مقید به فرهنگ ایثار و شهادت هستند.

در فضای غبارگرفته جامعه که مورد هجوم فرهنگ غربی است فرهنگ انسانی و لطیف ایثار و شهادت و هم نودوستی آنها برگرفته از حقایق فرهنگی شیعی و مکتب اباعبدالله الحسین (ع) در حال حاضر بنظر می رسد یک امر ضروری و حیاتی است

معرفی شخصیت ها

شخصیت(های) اصلی

ننه ایپک پیرزنی حدود ۷۰ ساله اهل روستا، صبور و دانا با سواد قرآنی دارای دو پسر و سه دختر یکی از پسرانش در دفاع مقدس مفقودالاثر می باشد و از سال ۱۳۶۶ تا کنون چشم به راه بازگشت فرزند خود است ، تنها در روستا زندگی میکند گاهی نوه ها و فرزندان سر میزنند.

بی بی هاجر پیرزنی در همان سن و سال، شوخ طبع و درونگرا دارای دو فرزند ، یک پسر و یک دختر ، پسرش با پسر ننه ایپک در دفاع مقدس مفقود الاثر شده و او هم چشم به راه بازگشت فرزندش می باشد دخترش ازدواج کرده در شهر ساکن است او هم تنها در روستا زندگی می کند

علی فرزند ارشد ننه ایپک مهندس و جانباز معتقد و مقید به مباحث اعتقادی و دینی ساکن شهر دارای دختر ۹ ساله و یک پسر ۲۲ ساله

محمود پسر علی و نوه ننه ایپک دانشجوی پزشکی نامش را از عموی شهیدش گرفته اند

ایلناز تنها دختر بی بی هاجر دارای یک فرزند ۲۰ ساله بنام آنیل، در شهر با شوهر اش زندگی میکند

آتابیک مردی ۷۰ ساله معتمد و بزرگ روستا از پیشکسوتان دفاع مقدس کشاورز

آقای هاشمی مدیر و مسئول مرکز تفحص شهدای استان، جوان حدودا ۳۵ ساله

شخصیت (های) فرعی

سمیه ، هاجر و هانیه دختران ننه ایپک جملگی در شهر زندگی می کنند و دارای خانواده محمود و رحمان دو شهید مفقود الاثر – محمود فرزند ننه ایپک و رحمان فرزند بی بی هاجر حاج مصطفی فرمانده گردان و دو شهید (محمود و رحمان) در دوران دفاع مقدس بازنشسته آنیل دختر ایلناز ۲۰ ساله دانشجو و نوه ی دختری بی بی هاجر آقای هاشمی مدیر کمیته جستجو و تفحص شهدا خانواده شهدی ، مستند ساز تلویزیون و ...

زمینه و شرایط زمانی و مکانی داستان

داستان در یکی از روستاهای اردبیل در زمان حال حاضر رخ می دهد که دو مادر شهید روستایی سالهاست منتظر رجعت فرزندان مفقود الاثر خود هستند، این دو مادر بارها و بارها به مراکز مربوطه مراجعه نموده اند و آرزو دارند قبل از فوت ، فرزندشان را در خاک روستا و زادگاهشان دفن نمایند.

داستان اصلی

داستان زیر متن اصلی:

داستان از زمانی شروع می شود که علی فرزند ارشد ننه ایپک به روستا می آید تا مادرش را به کمیته جستجو و تفحص شهدا در روستا ببرد، در کمیته تفحص به ننه ایپک می گویند که بعد از بررسی دی ان ای ، مشخص شده شهید تفحص شده فرزند او شهید محمود آل طه می باشد، ننه ایپک بعد از دیدار با تکه استخوان فرزندش از مسئول کمیته سراغ رحمان فرزند بی بی هاجر را می گیرد مسئول کمیته اظهار میدارد که رحمان هنوز پیدا نشده است به همین دلیل ننه ایپک حاضر به تحویل گرفتن فرزند شهیدش نمی شود و این چالش بزرگی را ایجاد می کند

خلاصه سریال :

علی به روستا آمده بعد از کمی گفتگو ننه ایپک را به کمیته جستجو و تفحص شهدا میبرد در مسیر شهر، علی آرام آرام خبر بازگشت برادرش محمود را به ننه ایپک میدهد ننه ایپک در کمیته با فرزندش که تکه استخوانی پیچیده در پارچه است، ملاقات می کند در دفتر کمیته تفحص قرار بر برگزاری مراسم تشییع و تدفین شهید در چند روز آینده در روستا می شود ننه ایپک چند بار سراغ شهیدی بنام رحمان نیازمند فرزند ننه هاجر را می گیرد اما گویا از ایشان خبری نیست ، ننه ایپک به روستا برگشته به دیدار همسایه و خواهر خوانده اش ننه هاجر میرود ، با توجه به حال و روز مریض ننه هاجر از او خبر بازگشت فرزند شهیدش را پنهان میکند، ننه ایپک در قبرستان روستا به سراغ مزار همسرش رفته با او در خصوص تصمیمی گفتگو میکند فردا تنهایی به شهر رفته به آقای هاشمی مسئول کمیته اظهار میدارد حاضر نیست تا پیدا شدن رحمان ، فرزندش شهیدش را تحویل بگیرد، سپس به سراغ حاج مصطفی که از پیشکسوتان دفاع مقدس و فرمانده شهیدان محمود و رحمان بوده رفته ، موضوع را با او طرح میکند

و از تصمیمی که گرفته وی را مطلع می سازد آقای هاشمی ، حاج علی فرزند ارشد ننه ایپک را خواسته اعلان میکند که مادرش امروز نزد او آمده و از پذیرش فرزند شهیدش خودداری میکند اظهار میدارد چون آنها برنامه ریزی کرده اند و نمی توانند مراسم عقب بیاندازند باید مادرش را راضی کند علی به روستا میرود مادرش در خانه نیست منتظر می ماند در این لحظه بی بی هاجر به خانه ننه ایپک آمده به علی از خوابی که دیشب دیده می گوید و می گرید خواب محمود و رحمان که گویا می خواستند جایی بروند، در این اثنا ننه ایپک هم سر رسیده با دیدن اوضاع بی بی هاجر تصور میکند که علی موضوع را به بی بی هاجر گفته است بهمین خاطر در مقام توضیح خبر برای بی بی هاجر برمیاید

ننه ایپک با مقدمه چینی ، شروع می کند تا آرام آرام موضوع بازگشت پیکر محمود را بگوید تا اینکه علی که لحظه بی آنها را ترک کرده بود به جمع شان اضافه میشود و مادرش را متوجه میکند بی بی هاجر اطلاعی از خبر بازگشت پیکر محمود ندارد در این زمان هر سه دختران ننه ایپک به روستا می آیند ننه ایپک آنها را متوجه میکند که در خصوص موضوع صحبتی نکنند بعد از رفتن بی بی هاجر ، دختران با گریه از مادر میخواهند رضایت دهند تا مراسم تشییع و تدفین برادر شهیدشان صورت بپذیرد اما ننه ایپک می گوید این شهید فرزند او نیست و اصرار فرزندان در تصمیم مادرشان خللی ایجاد نمی کند همه به شهر برمیگردند شب هنگام نوه ی پسری ننه ایپک که دانشجوی پزشکی است به روستا میاید شب را با ننه ایپک و بی بی هاجر می گذارند بی بی هاجر از ننه ایپک می خواهد فردا شهر رفته سری هم به کمیته تفحص بزنند، محمود نوه ی ننه ایپک شب هنگام موقع خواب با مادر بزرگش صحبت میکند ننه ایپک می گوید که او هم شبیه پسرش محمود است و هم نامش محمود است به او آرامش میدهد همچنین اظهار میدارد شهیدی که تفحص شده فرزند اوست و از نوه اش محمود می خواهد صبح زود قبل از آنها به شهر رفته به پدرش بگوید که فردا با بی بی هاجر به کمیته تفحص خواهند رفت نباید موضوع آمدن پیکر محمود در آنجا مطرح شود

ننه ایپک و بی بی هاجر بعد از کمی گشت و گذار در شهر و رفتن سر مزار شهدای گمنام به کمیته تفحص میروند آقای هاشمی علیرغم مخفی نگه داشتن خبر، از هر فرصتی که پیدا میکند بی خبر از بی بی هاجر، از ننه ایپک میخواهد مراسم تشییع و تدفین شهید محمود را قبول کند اما ننه ایپک نمیپذیرد آنها به روستا برمیگردند ایلناز دختر ننه هاجر به روستا آمده منتظر مادرش است بعد از رسیدن ننه ایپک و بی بی هاجر ، ایلناز بدور از چشم مادرش ، با ننه ایپک سر صحبت را باز کرده از او میخواهد که اجازه ی تشییع و تدفین محمود را بدهد و اظهار میدارد که میداند بخاطر بی بی هاجر و رحمان این موضوع را قبول نمی کند ننه ایپک می گوید این دو بچه از این روستا باهم رفتند و باید باهم برگردند و شرایط بی بی هاجر بگونه یی نیست که این اتفاق را بتواند تحمل کند در ضمن اگر او مادر محمود هست می گوید محمود برگشته ، ننه ایپک به خانه خود بازگشته مقابل عکس محمود با او درد دل میکند که شما دوتا باهم رفتید چرا تنهایی برگشته یی در این زمان حاج مصطفی به همراه آتابیک معتمد و بزرگ روستا به دیدار ننه ایپک میایند مجدداً ننه ایپک از پذیرش سرباز می زند و می گوید اگر زودتر از بی بی هاجر فوت کرد وصیت میکنم تا روزیکه بی بی هاجر زنده است و تا بازگشت پیکر رحمان کسی حق ندارد این موضوع را علنی کند اما اگر عمر بی بی هاجر بدنیا نبود آنوقت میشود علنی کرد حاج مصطفی می گوید در اینگونه

شرایط شهید را بصورت گمنام دفن می کنند و پیشنهاد میدهد با کمیته تفحص صحبت شود تا این شهید بصورت شهید گمنام در روستا دفن شود ننه ایپک به این موضوع رضایت ضمنی می دهد.

ننه ایپک علی ، حاج مصطفی و آتایک در اتاق آقای هاشمی مسئول کمیته تفحص در خصوص موضوع دفن شهید محمود آله بصورت شهید گمنام در روستا را مطرح می کنند آقای هاشمی با موضوع مخالفت میکند و اظهار میدارد بیشتر از این نمی تواند منتظر بماند چنانچه تا چهل و هشت ساعت آینده ننه ایپک فرم های پذیرش را قبول نکند بعنوان شهید گمنام در یکی از شهرهای استان دفن خواهند کرد ، ننه ایپک به همراه بقیه کمیته تفحص را ترک کرده بر سر موضوع بحث می کنند نهایتا به پیشنهاد حاج مصطفی یگانه راه برای مجبور کردن کمیته تفحص، مصاحبه ننه ایپک در رسانه ها عنوان میشود سپس ننه ایپک به اتفاق بقیه به دفتر مستندساز تلویزیونی رفته مقابل دوربین نشسته از مسئولین میخواهند شهید گمنامی که اخیرا تفحص شده در روستایشان که دارای یازده شهید و دو مفقود الاثر هست دفن کنند، هاشمی مسئول کمیته این برنامه را در شبکه استانی دیده با مسئولان خود صحبت میکند و بخاطر اینکه در عمل انجام شده قرار گرفته اند قرار می شود موضوع را عمیق بررسی و اعلان نتیجه کنند.

مراسم تشییع و تدفین شهید محمود آله با عنوان شهید گمنام در روستا برگزاری میشود مسئولین استانی و اهالی روستا و خانواده های ننه ایپک و بی بی هاجر در مراسم حضور دارند بی بی هاجر استخوان کفن شده را در آغوش میگردد اما ننه ایپک دوری میکند بعد از اتمام مراسم خانواده ها در منزل ننه ایپک جمع می شوند بی بی هاجر به ننه ایپک می گوید که وقتی تکه استخوان را بغل کرد احساس کرد محمود یا رحمان را بغل کرده است، در این دوره می رفتارهای محمود نوه ننه ایپک به آنیل نوه ی ننه هاجر، وجود یک حس عاشقانه را بروز می دهد بعد از رفتن خانواده ها نوه ها پیش مادر بزرگ ها می مانند ننه ایپک داستان عشق محمود به ایلناز خواهر رحمان را به نوه اش تعریف میکند آنسو هم بی بی هاجر این عشق را به آنیل بازگو می کند، محمود با خجالت به مادر بزرگش می گوید که او هم به آنیل علاقمند است ننه ایپک خوشحال شده می گوید در امر خیر نباید تعلل کرد، شب هنگام بعد از خواب محمود ننه ایپک فانوسی برداشته سر مزار محمود که تحت عنوان شهید گمنام دفن شده میرود و با گریه ی سوزناک با پسرش درد دل می کند صبح آنیل سراسیمه به خانه ننه ایپک آمده می گوید حال بی بی هاجر خوب نیست.

ننه ایپک و محمود به خانه بی بی هاجر میروند آمبولانس سر رسیده بی بی هاجر را به شهر میبرند ننه ایپک همراه بی بی هاجر با آمبولانس میرود و به ناچار آنیل با ماشین محمود دنبال آمبولانس حرکت می کنند در مسیر کمی باهم صحبت میکنند آنیل از جریان شهید گمنام مطلع نبود و محمود همه ماجرا را تعریف میکند آمبولانس به بیمارستان رسیده بی بی هاجر را بستری میکنند ایلناز و همسرش به بیمارستان می آیند علی و حاج مصطفی هم می آیند پزشک معالج شرایط جسمی بی بی هاجر را نامساعد اعلان کرده بخاطر وجود یک تومور در سرش اظهار میدارد چون در این سن صلاح نیست جراحی شود بنابراین اجازه دهند با این شرایط و وضع جسمی به زندگی ادامه دهد، بی بی هاجر قرار می شود چند روزی در بیمارستان بستری شود و ننه ایپک بعنوان همراه با او می ماند، بی بی هاجر از حس خود و خوابی که نسبت به شهید گمنام دفن شده در روستا را دارد بیان میکند ننه ایپک برای انحراف موضوع علاقه محمود به آنیل را پیش می کشد.

ایلناز و آنیل ، بی بی هاجر را ترخیص به همراه ننه ایپک با ماشین خود به روستا می برند در قبرستان روستا تعدادی بر سر مزار شهید گمنام تازه دفن شده نشسته اند از دور بی بی هاجر می گوید کخ ایپک حتما سنگ قبر را آورده اند در این لحظه آتاییک جلوی ماشین را سد کرده به ننه ایپک می گوید یک خانواده از مشهد آمده اند و ادعا می کنند این شهید گمنام فرزند آنهاست ننه ایپک پیاده شده پای پیاده بطرف قبرستان که بالای تپه یی است می رود و خود را به مزار رسانده با احترام با خانواده برخورد کرده با حجب و حیایی می گوید آنها اشتباه می کنند اما مادر خانواده با اطمینان می گوید که بعد از آزمایشات دی ان ای این موضوع را به آنها اطلاع داده اند و آمده است تا شهید را به یکی از روستاهای مشهد برگرداند با اصرار ننه ایپک آنها مهمان خانه ننه ایپک می شود بی بی هاجر و ایلناز و آنیل هم هستند ننه ایپک اضطراب و استرس شدیدی گرفته ، مادر شهید مشهدی اظهار میدارد از کمیته تفحص به آنها گفته اند یک شهید را در روستا دفن کرده اند و این شهید بخاطر اشتباه آزمایشات بنام شهید ان روستا دفن شده است ننه ایپک در حضور بی بی هاجر سعی می کند شهید را گمنام معرفی کند و اصرار میکند حتما اشتباهی شده است و این شهید گمنام شهید آنها نیست این امر کمی باعث شک بی بی هاجر میشود که چرا ننه ایپک نسبت بیک شهید گمنام اینقدر حساس است آنها در صورتیکه خانواده اش پیدا شده است ساعتی بعد علی و دختران ننه ایپک هم می آیند حاج مصطفی و آتاییک هم به آنها اضافه می شوند حاج مصطفی با آقای هاشمی تماس می گیرد و موضوع را مطرح میکند آقای هاشمی به روستا آمده می گوید منظورشان این شهید نبود بلکه یک شهید در روستای بعدی اخیرا تشییع و تدفین شده است که آن متعلق به این خانواده است خانواده ی مشهدی بعد از اطلاع از این موضوع به همراه هاشمی به محل مورد نظر میروند ، بی بی هاجر دلیل اصرار ننه ایپک و اضطراب او را سوال میکند ننه ایپک برای طفره رفتن موقعیت را مناسب دیده ، موضوع خواستگاری آنیل را برای محمود طرح میکند خانواده ها که حضور داشتند بعد از کمی صحبت به اندو اجازه صحبت میدهند آنیل و محمود برای صحبت بر سر مزار شهید محمود میروند و انجا نسبت به زندگی آینده خود حرف میزنند.

در روستا در منزل ننه ایپک خانواده داماد مقدمات عقد را می چینند که قرار است فردا برگزار شود ننه ایپک به سراغ بی بی هاجر میرود ایلناز می گوید صبح از خانه بیرون رفته و فکر میکرده است که به خانه شما آمده است ایلناز از همسرش می خواهد دنبال بی بی هاجر بگردد علی به اتفاق همسر ایلناز راهی شهر میشوند ننه ایپک فرصت مغتنم شمرده بر سر مزار فرزندش میرود در حال درد دل و گریه بی بی هاجر سر میرسد ننه ایپک متعجب سوال میکند که کجا غیب شده بودی بی بی هاجر می گوید کاری داشتم به شهر رفته بودم کمی بر سر مزار نشسته از فرزندان شهیدشان صحبت می کنند که عمرشان رو به پایان است و هنوز پیکرشان به روستا بازنگشت بی بی هاجر می گوید همین شهید گمنام برای من محمود و رحمان هستند سپس بلند شده بسمت روستا میروند مراسم عقد آنیل و محمود برگزار میشود بی بی هاجر وسط عروسی به ننه ایپک می گوید اگر عمرم تمام شد رحمان من امد کنار همین شهید گمنام دفن اش کن ننه ایپک این صحبت ها را روز عروسی مناسب نمی داند اما بی بی هاجر می گوید که حس می کند روزهای آخر عمرش نزدیک است، شب هنگام وسط عروسی ننه ایپک با فانوس بر سر مزار فرزندش رفته از خدا می خواهد برای رضای دل بی بی هاجر که مادر شهید هست یا رحمان را برگرداند یا قدرتی

به او بدهد که بتواند دل این مادر شهید را شاد کند به مراسم عروسی برگشته حاج مصطفی و علی را صدا زده می گوید کاری نکنید آقای هاشمی بپذیرد فرزند شهیدش را بعنوان رحمان معرفی کنند و بی بی هاجر را به کمیته تفحص خواسته به او بگویند همان شهید گمنام ، شهید رحمان فرزند بی بی هاجر هست، حاج مصطفی و علی اینکار را عملاً سخت و شاید نشدنی معرفی می کنند ننه ایپک می گوید او از حق مادری اش میگذرد و باید این اتفاق بیفتد در این لحظه بی بی هاجر ناگهان به جمع آنها اضافه میشود و به ناگاه ننه ایپک می گوید هاجر میدونی چرا این شهید گمنام را در روستای ما دفن کردند چون احتمال میدهند رحمان تو باشد حاج مصطفی و علی شوکه می شوند بی بی هاجر می گوید در این موقع شب می خواهد سر مزار شهید گمنام برود ننه ایپک و بی بی هاجر را به قبرستان میبرند بی بی هاجر بر سر مزار گریه میکند و از انتظار خود می گوید که به پایان رسیده است. صبح آفتاب روستا را روشن می کند و انتی سنگ قبری را به روستا میاورد در این لحظه شیون و فریاد از خانه بی بی هاجر بلند می شود همه به خانه او می روند بی بی هاجر چشم بسته از دنیا می رود در این زمان و انتی وارد شده می گوید سنگ قبری آورده است که خانم هاجر صولتی سفارش داده بود همه برای دیدن سنگر قبر میروند در کمال ناباوری سنگ قبری را می بینند که بی بی هاجر سفارش داده بوده و روی آن نام شهید محمود آله نقش بسته است. همین و تمام

سایر توضیحات ضروری طرح

این طرح برداشتی آزاد از یک واقعیت می باشد

سید محمد حسینی

موبایل: ۰۹۱۲۸۴۴۰۱۰۹

واتساپ: ۰۹۱۹۷۱۳۱۸۷۱

ایمیل: azarfilm90@gmail.com

اینستاگرام: [Instagram.com/m.h._1355](https://www.instagram.com/m.h._1355)